

دو فصلنامه علمی - تخصصی علامه

سال یازدهم - شماره پیاپی ۳۴

پاییز و زمستان ۹۰

## بینش و تورش ایدئولوژیک در رویکرد روش شناختی شومپتر\*

\*\* مسعود منصوری

\*\*\* جلال پیکانی

\*\*\*\* علی مهدویّه

### چکیده

این مقاله به بررسی یاریبهر «ژوزف آلوئیس شومپتر» [contribution] اقتصاددان و متدولوژیست علوم اجتماعی، در خصوص موضوع پیش‌پنداشت‌ها و قضاوت‌های ارزشی در علوم اجتماعی می‌پردازد. در این نوشتار تلاش بر آن است تا با بازخوانی تعریف شومپتر از اصطلاحات «بینش»، «ایدئولوژی» و «تورش ایدئولوژیک» دیباچه‌ای بر آرای او در این باب گشوده شود و ضعف‌ها و محاسن این آرا نمونه شوند. پس از بررسی آسیب‌های احتمالی برآمده از پیش‌پنداشت‌های ایدئولوژیک، راهکارهای تحدید این آسیب‌ها نیز بررسی شده است. تلاش شده مثال‌های مورد بررسی از اندیشه اقتصادی، که حوزه اصلی

تاریخ پذیرش : ۱۳۹۱/۳/۳۰

\* تاریخ دریافت : ۱۳۹۰/۱۱/۱۶

\*\* استادیار دانشگاه ارومیه

jpaykani@yahoo.com

\*\*\* استادیار دانشگاه پیام نور آذربایجان شرقی

\*\*\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه ارومیه

فعالیت نظری شومپیتر بود، انتخاب شوند و آموزه‌های او بر وضعیت جاری علم اقتصاد تطبیق گردند. نگارندگان نتیجه می‌گیرند که به رغم برخی کاستی‌ها در آموزه‌های شومپیتر در باب مسئله ایدئولوژی و حضور آن در تحلیل‌های اجتماعی، و به ویژه در باب مقابله با آثار سوء آن یاری‌بهر او قابل توجه بوده و جدی گرفتن آن می‌تواند کمکی به وضعیت امروز علم اقتصاد نیز بنماید.

**واژگان کلیدی:** بینش و ترش ایدئولوژیک، روش شناسی، ژوزف شومپیتر.

## درآمد

ژوزف آلوئیس شومپیتر (۱۹۵۰ - ۱۸۸۳) اقتصاددان اتریشی نیمه اول سده گذشته، عموماً هوادار گرایشی شمرده می‌شود که مایل است علوم اجتماعی و به ویژه اقتصاد، جایگاه و صورت یک علم محض، بلکه دقیق، را بیابند؛ علمی از آن‌گونه که معمولاً علوم طبیعی و مخصوصاً فیزیک ریاضی پنداشته می‌شوند. این برداشت تا حدود زیادی درست است و شومپیتر عمیقاً مایل بود جنبه‌های «دقیق‌تر» و «محض‌تر» اقتصاد مدام گسترش یابد و نیرومندتر شود.<sup>۱</sup>

یکی از مهم‌ترین یاریبهر<sup>۲</sup>های او به روش‌شناسی علوم اجتماعی، روشن‌ساختن حضور و ارائه نقش ایدئولوژی در قالب پیش‌پنداشت‌های آگاهانه یا ناآگاهانه در نظریه است. او بدین منظور، در کسوت یک روش‌شناس، اصطلاحاتی را وضع کرد و برخی را به معنایی جدید خواند؛ در مقام تاریخ‌نگار اندیشه اقتصادی برساخته‌های خود را بر نظریات برخی از بزرگترین اقتصاددانان اعمال کرد و کوشید رد پای عناصری را که ایدئولوژیک می‌خواند در آثار آنان بنمایاند و البته در مقام نظریه‌پرداز اقتصادی، خود موضوع آرای روش‌شناختی‌اش قرار گرفت.

شومپیتر قضاوت‌ها و ارزش‌داوری‌های آمیخته با نظریات علمی را برای تحلیل اقتصادی خطرناک می‌دانست<sup>۳</sup> اما این بدان معنا نبود که متوجه عواملی خطرناک‌تر و از سوی دیگر پیچیده‌تر نباشد. در ضمن هرگز به ساده‌انگاری کسانی که به دیدگانی خطاپوش، نظریات جاری و از جمله آرای خود را، فارغ از این‌گونه عوامل آسیب‌رسان می‌دانستند، مبتلا نبود. شومپیتر عاملی را معرفی می‌کرد که به خودی خود نظریه اقتصادی را از «علمی بودن» نمی‌انداخت؛ ولی از قضاوت‌های هنجاری خطرناک‌تر می‌نمود و آن عامل را «ایدئولوژی» می‌نامید.

شومپیتر تأکید می‌کند که ایدئولوژی را به معنای مارکسی آن به کار می‌برد؛ البته در همین جستار، خواهیم دید برداشت او از این مفهوم، کاملاً هم با مارکس یکی نیست. به هر روی او یادآوری می‌کند که مارکس نخستین کسی بود که دریافت علم بستگی‌هایی به ساختار اجتماعی و به ویژه به موقعیت اجتماعی محقق دارد (Schumpeter 1949: 348). جوهر این باور در شومپیتر نیز موجود است، اگرچه سرچشمه ایدئولوژی و حتی دامنه آن از دید او کمی متفاوت است. برای تعیین مسیری که ایدئولوژی از آن طریق وارد تحلیل‌های علمی می‌شود، لازم است بازخوانی مجملی از چگونگی نظریه‌پردازی نزد شومپیتر داشته باشیم.

#### الگوی نظریه‌پردازی علمی نزد شومپیتر

کینز در مقدمه نظریه عمومی در باب ارتباطی که میان رساله در باب پول<sup>۴</sup> (۱۹۳۰) و نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول<sup>۵</sup> (۱۹۳۶) وجود دارد، توضیحی می‌دهد و از یک «تحوّل طبیعی در مشی فکری» که طی چندین سال آن را دنبال کرده‌است، می‌گوید و تلاش می‌کند رابطه این دو اثر خود را، که گمان دارد بسیار ناپیدا باشد، توضیح دهد (کینز ۳۶-۳۷: [۱۳۸۷] ۱۹۳۶). شومپیتر نه تنها چارچوبی برای توضیح این رابطه سراغ دارد، که ریشه‌های نظریه عمومی را در جایی دورتر از رساله می‌جوید. او در مقاله‌ای که به یادبود کینز نوشته است توضیح می‌دهد که اگرچه در نتایج اقتصادی صلح<sup>۶</sup> (۱۹۱۹) چیزی از دستگاه نظری کتاب نظریه عمومی دیده نمی‌شود؛ ولی تمام «بینش» از امور اقتصادی و اجتماعی که در نظریه عمومی مکمل نظری خود را می‌یابند، در اینجا حضور دارند. نظریه عمومی نتیجه نهایی تلاشی طولانی مدت برای عملیاتی کردن این بینش از جهت تحلیلی است (Schumpeter 1946: 502). این نکته مشترک،

«بینش» محور بحث در جستار حاضر است و بهترین مثال شومپیتر برای توضیح آن، کینز است. او در مقاله «مروری بر نظریه عمومی» نیز متوجه جوهر این مفهوم شده بود. او «توصیه‌های ضمنی و بینش اجتماعی صریح» کینز در آن کتاب را موضوع «تفسیر جامعه‌شناختی به معنای مارکسی آن» می‌خواند (Schumpeter 1936: 792)..

برای بررسی این پنداره شومپیتر لازم است به شرح او از ساز و کار نظریه‌پردازی علمی بازگردیم. خلاصه حکایت ساز و کار فعالیت علمی برای شومپیتر از این قرار است: «هر نظریه جامع در باب یک وضعیت اقتصادی جامعه از دو عنصر مکمل ولی اساساً متمایز تشکیل می‌شود. اول، دیدگاه نظریه‌پرداز درباره جنبه‌های بنیادین آن وضعیت جامعه است؛ درباره آنچه برای درک حیات آن جامعه در زمانی مفروض مهم است و آنچه مهم نیست». این را «بینش»<sup>۷</sup> می‌نامد. «دوم، فن نظریه‌پرداز است، دستگاهی که او به وسیله آن، مفهوم‌سازی بینش خود را انجام می‌دهد و آن را به گزاره‌هایی واقعی یا «نظریه‌ها» بدل می‌کند» (Schumpeter 1946: 502).

این جستار به بررسی جزء اول این فرایند اختصاص دارد. تصویری که هر نظریه‌پردازی از فرایند اقتصادی می‌سازد. جزء دوم این فرایند، «تحلیل اقتصادی»، برای شومپیتر، آن جزئی از هر سامانه اقتصادی بود که علمی بودن را با خود داشت. شومپیتر برخلاف کلیت اندیشه اقتصادی و نیز سیاست‌گذاری، در «تحلیل اقتصادی» قایل به امکان پیشرفت «محض» بود و سخن گفتن از چنین پیشرفتی را روا می‌دانست. این امکان ارتباطی نزدیک با ابزارگرایی شومپیتر در این حوزه دارد و این نگرش ابزاری شومپیتر به تحلیل اقتصادی آن را از موهبت فراغت از تأثیر ایدئولوژیک بهره‌مند می‌ساخت. اگرچه این فراغت کامل و بلاقید نباشد، به زعم شومپیتر، تا حدود زیادی قابل تحصیل است.

### بینش، پذیرای ایدئولوژی است

مرحله نخست فعالیت علمی، تشکیل بینشی مبتنی بر جولانگاه ایدئولوژی و آنچه باید مورد تحلیل قرار بگیرد، می‌باشد. به تعبیر شومپتر دروازه ورود ایدئولوژی به فعالیت علمی، در همان «طبقه همکف» و در مرحله شناختی متقدمی که تصویر نظریه پرداز از موضوع بررسی علمی را می‌سازد، قرار گرفته است. کار تحلیلی با موادی که بینش ما از چیزها فراهم آورده آغاز می‌شود و این بینش، «تقریباً بنا به تعریف، ایدئولوژیک است» (شومپتر ۶۱: [۱۳۷۵] ۱۹۵۴).

بدیهی است علم دیگر آن موجود بی‌غرض و بی‌طرفی که عموماً در عصر روشن‌گری ترویج می‌شد، نخواهد بود. فعالیت علمی با اتخاذ تصویری ایدئولوژی‌زده از جامعه<sup>۸</sup> آغاز می‌شود و تحلیل این کارمایه<sup>۹</sup> آن را کاملاً از ایدئولوژی نخواهد زدود. در این میان برخی از جاپاهای ایدئولوژی در نظریه علمی، برخی خطاهای نظریه را نیز توضیح می‌دهد. شومپتر این‌گونه خطاها را «تورش ایدئولوژیک»<sup>۱۰</sup> می‌نامد.

مارک بلاگ «بینش» در اندیشه شومپتر را معادل «هسته سخت» در متدولوژی لاکاتوش می‌داند؛ از آن رو که جزئی از هر سامانه علمی است که در آزمون تجربی ابطال نمی‌شود (بلاگ ۹۲ : ۱۳۸۰). شیونویا نیز با نقد برداشت بلاگ، تمایز لاکاتوشی میان «هسته سخت» و «کمر بند حفاظتی» را متناظر با تمایز شومپتری میان «ایدئولوژی» و «علم» می‌شمارد (Shionoya 2005b: 139). برای اجتناب از این که بحث به مجادله‌ای لغوی فروکاسته شود، تنها به جوهر مشابهت موجود اشاره‌ای می‌شود.

تصویر هر محقق از جهان اقتصادی، چارچوب‌های او برای نظریه‌پردازی را مشخص می‌کند و بنابراین، خود از رفض و طرد برکنار می‌ماند. در واقع، این تصویر چندان آزمون تجربی به خود نمی‌بیند. به این اعتبار می‌توان بیان شیونویا را نیز مدلل

شمرد که ایدئولوژی نهفته در پس این تصویر را به تبع خود آن تصویر، مصون از ابطال می‌شمرد. این خصوصیت ابطال‌ناپذیری است که قرابت «ایدئولوژی» و هم «بینش» را با «هسته سخت» می‌سازد.

در واقع این عنصر مقاومت در برابر ابطال تجربی را در آرای کوهن نیز می‌یابیم و در واقع، قرابت‌های شومپتر با کوهن بیش از آن دو فیلسوف قبلی است. شومپتر نیز چون کوهن، خصلتی جامعه‌شناختی برای علم و روند تطوّر آن قائل بود. یکی از برداشت‌هایی که از معنای کلمه پارادایم در فلسفه علم کوهن می‌شود، «جهان‌بینی» است. همین معنا کافی است تا قرابت تصویر او از دگرگونی‌های علمی، با تصویری که شومپتر بر پایه نقش ایدئولوژی‌ها و بینش‌ها بنا می‌کند، خودنمایی کند. عالمانی که در چارچوب یک پارادایم تحقیق می‌کنند، جهان را به دیده‌ای آن خود می‌بینند، گروهی اجتماعی هستند و موازینی جامعه‌شناختی دارند و بنابراین نظریه‌ها را به محکی علاوه بر تجربه، می‌سنجند؛ محکی که پارادایم بدان‌ها می‌دهد. در این دیدگاه، فرایند رفض نظریات علمی پیچیده‌تر از آن است که پوپر می‌پنداشت. به اصطلاح شومپتری، مستلزم دگرگونی در بینش عالمان آن رشته است.

### بینش موضوع جامعه‌شناسی علم و تحلیل موضوع فلسفه علم

توضیحات قبل به خوبی نشان می‌دهند که مطالعه بینش و پیامدهای آن بر فعالیت علمی، از جمله تورش ایدئولوژیک، مطالعه علمی آراء علمی است. سؤال از صدق نظریه یا اعتبار دلایل پشتیبان آن نیست؛ از عواملی اجتماعی یا فردی است که خصلتی خاص را بر نظریه بار کرده‌اند. با این وصف می‌توان گفت بینش و آن چهره‌ای از نظریه که متوجه ایدئولوژی است، موضوع بررسی «جامعه‌شناسی علم» است و تحلیل

اقتصادی، موضوع بررسی «فلسفه‌ی علم». شومپتر، اگرچه این مسأله را به تصریح بیان نکرده است، در معدود فرصت‌هایی که به جامعه‌شناسی علم پرداخته درک کامل خود از این تفکیک را نمایانده است.

شومپتر معرفت‌شناسی علم را با نام «علم علوم» (the Science of Sciences) یاد می‌کند و آن را چنین توصیف می‌کند: «این علم که از منطق و هم‌چنین تا حدودی از شناخت‌شناسی آغاز می‌گردد، به قواعد عامّ رویه‌ای که در دیگر دانش‌ها به کار می‌رود، می‌پردازد». در مقابل این رویکرد شناخت‌شناسانه، «جامعه‌شناسی علم» را قرار می‌دهد که به علم به‌عنوان یک پدیده اجتماعی می‌پردازد. او با اشاره به یاریبهرهای «ماکس شلر» و «کارل مانهایم» به این شاخه از جامعه‌شناسی، که به زعم او توسعه یافته یکی از چهره‌های «ماتریالیسم تاریخی» مارکس در باب روبنای ایدئولوژیک هستند، بحث خود از بینش و تورش ایدئولوژیک را در این حوزه طبقه‌بندی می‌کند و «جامعه‌شناسی علم» را در تقابل با شناخت‌شناسی آن به این صورت وصف می‌کند: علم دیگری که به دانش به‌عنوان یک پدیده اجتماعی می‌پردازد؛ یعنی عوامل و فرایندهای اجتماعی را تحلیل می‌کند که سنخ ویژه‌ای از فعالیت یعنی سنخ علمی را پدید می‌آورند، آهنگ پیشرفت آن مشروط به آن‌هاست، جهت‌گیری فعالیت علمی به سوی رشته‌هایی معین، به جای رشته‌های دیگری به همان اندازه ممکن، را تعیین می‌کنند، برخی روش‌های کار را برتر شمرده، رشد می‌دهند، ساخت‌کارهایی اجتماعی برپا می‌کنند که موجب کامیابی یا شکست خطوطی از پژوهش یا انجام‌کردهای فردی هستند، مقام و نفوذ دانشمندان و کارشان را بالا می‌برند یا پایین می‌آورند (شومپتر ۴۹: [۱۳۷۵]۱۹۵۴).



ولی نکته‌ای که کستینگ به درستی متذکر می‌شود این است که شومپیتر «جامعه‌شناسی علم» را از «جامعه‌شناسی معرفت» تمییز نمی‌دهد. او به انگلیسی اصطلاح اولی را انتخاب می‌کند؛ در حالی که معادل آلمانی آن را (Wissensoziologie) می‌نویسد که به جامعه‌شناسی معرفت نزدیک‌تر است و در انتخاب اصطلاح دوم هم به شلر و مانهایم ارجاع می‌دهد (Kesting 2005: 94). البته باید توجه داشت که این تمایز بیشتر از دهه ۱۹۷۰ میلادی در میان جامعه‌شناسان مراعات شده‌است و حتی در سال‌های اخیر نیز، جامعه‌شناسان آلمانی مسائل مرتبط با علم را ذیل همان عنوان Wissensoziologie بررسی کرده‌اند (محسنی ۱۹-۲۰: [۱۳۸۸]۱۳۸۶).

### گفته‌های ابهام‌آمیز شومپیتر در معنی بینش و نسبت آن با ایدئولوژی

یکی از ابهامات رایج در باب نظریه تورش ایدئولوژیک شومپیتر، برداشت او از رابطه میان ایدئولوژی و بینش است و بسیاری از محققینی که به نظریه بینش و تورش ایدئولوژیک او پرداخته‌اند، اشاره‌ای به ابهام مذکور نیز داشته‌اند.<sup>۱۱</sup> در واقع شومپیتر خود در این باب مقصّر بود و گاهی این دو واژه را چنان استفاده می‌کرد که بدیل هم به نظر می‌رسیدند. ولی با مراجعه به تعاریف او می‌توان دریافت این دو در اندیشه او در بنیاد متمایزند. ایدئولوژی در فرایند ایجاد تصویری از مسائل (بینش) وارد می‌شود، ولی خود تصویر مذکور نیست.

ابهام دیگر نتیجه خطایی روشن‌تر است. شومپیتر در *تاریخ تحلیل اقتصادی*<sup>۱۲</sup> می‌نویسد: «تلاش تحلیلی ضرورتاً در پی یک کنش شناختی پیشاتحلیلی است که برای تلاش تحلیلی موادّ اولیّه فراهم می‌کند» او این «کنش شناختی پیشاتحلیلی» را بینش

می‌نامد و می‌افزاید بینش از حیث تاریخی بر پیدایش تلاش تحلیلی در هر رشته‌ای مقدم است (شومپتر ۶۰: [۱۳۷۵]۱۹۵۴). ولی او در سخنرانی علم و ایدئولوژی برجسیبی دیگر برای بینش استفاده می‌کند و می‌نویسد: پنداره مجموعه پدیده‌های مرتبط، از فعالیت «پیشاعلمی» حاصل می‌شود که اگرچه برای آن که ذهن ما شروع به کار علمی کند، ضروری است، فی‌نفسه کاری علمی نیست. او تصریح می‌کند: این فرایند کاری پیشاعلمی است ولی کاری «پیشاتحلیلی» نیست. فرایند تشخیص معنایی در این پدیده‌ها و نیز ارتباط داشتن یا وارد بودن آن‌ها، که علاقه ما به آن‌ها را توجیه می‌کند، مستلزم مقداری کار تحلیلی روی آن‌ها، با استفاده از تخیل یا شعور عام است (Schumpeter 1949: 350).

عاملی که این متناقض‌نما را به وجود آورده است، استفاده شومپتر از واژه «تحلیل» برای اشاره به دو معنای مختلف است: در کاربرد اول، تحلیل همان فعالیت مهم و بنیادین علمی است که به لحاظ زمانی پس از شکل‌گیری بینش و روی کارمایه‌ای انجام می‌شود که بینش عرضه کرده است. بدین معنا بینش پیشاتحلیلی است. یعنی تقدیمی زمانی بر تحلیل اقتصادی دارد. در کاربرد دوم، شومپتر معنای لغوی تحلیل را مد نظر دارد و مراد او از تحلیل در اینجا، مذاقه در موضوع مورد بررسی برای روشن‌ساختن زوایای مبهم آن است. شومپتر معتقد است بینش برای هر محقق «داده» نیست و نباید ذهن محقق را در این مقوله کاملاً منفعل پنداشت؛ فرایند شکل‌گیری بینش مستلزم نوعی «کنش» است که او این کنش را تحلیل می‌نامد و لذا خود محقق در این فرایند عاملیت و فعالیت دارد. به این معنا اظهار می‌دارد که بینش، پیشاتحلیلی نیست. به هر روی، کاربرد مؤکد اصطلاح «پیشاتحلیلی» در این دو معنا از سوی چنان نویسندگان نکته‌سنجی پذیرفتنی نیست و شاید بتوان آن را به پای ناتمام‌ماندن کتاب تاریخ

تحلیل نوشت<sup>۱۳</sup>. پیشاعلمی پنداشتن بیش نیز مستلزم خارج ساختن قسمتی از نظریه از حوزه علم است در حالی که عرفاً دانش علمی اعم بر نظریه پنداشته می شود. می توان تصور کرد منظور شومپیتر این بوده که بخشی از علم، را مصون از دسترسی مستقیم ایدئولوژی بداند که برای برنهاد او، مبنی بر امکان تصور پیشرفت در تحلیل اقتصادی به معنایی بین‌الذهانی از کلمه پیشرفت، ضروری است. به هر روی، کاربرد اصطلاح اخیر را نیز بیشتر می توان معلل دانست تا مدلل. نسخه‌ای کاملاً منسجم از نظریه شومپیتر در باب ساز و کار علمی، بهتر است با صراحت تمام حضور ایدئولوژی را در کلیه جوانب فعالیت علمی بپذیرد.

در باب معنی دقیق بینش نیز، می توان بر پایه استفاده عملی شومپیتر از این مفهوم در مقام تاریخ‌نگار اندیشه اقتصادی برداشتی به دست آورد. برای رعایت ایجاز، کافی است آن را «تصویر عالم از جهان» بگیریم؛ تصویری که موضوع بررسی‌های علمی اوست. تحلیل این تصویر در حوزه متافیزیک علم است؛ و به راستی، بسیار آموزه‌ها و دستاوردها، بالأخص برای علوم انسانی، در آن نهفته است.

به عنوان مثالی از چنین تحلیلی در علوم طبیعی، که به بررسی «تصویر فیزیک‌دانان مدرن از جهان» می پردازد، می توان مذاقه دل‌انگیز برت در باب جریان توسعه علم، منتهی به فیزیک نیوتونی را دید. برت تأکید می کند سؤال از این که «چرا به‌رغم این که نظریه نجومی کپرنیک، نه به لحاظ تجربی شواهدی قوی‌تر از نظریه بطلمیوسی داشت و نه قدرت پیش‌بینی‌اش از آن نظریه فراتر بود، توانست طرح شود و چنان پر تأثیر جای باز کند؟» سؤال از ریشه مابعدالطبیعی نظریه کپرنیک است و در واقع، تصویر او از هستی (برت ۲۹-۲۷: ۱۳۶۹). جوهر پاسخ این کتاب به سؤال فوق این است که در طول قرون وسطی درک ریاضی عالم، بلکه درک فیثاغوری آن، از طریق فلسفه

افلاطونی و به ویژه فلوطینی در اروپا و صدالبته بیشتر از هر جای آن در مراکز آکادمیکش، پذیرفته شده بود. تصویر کپرنیکی تصویری به مراتب سازگارتر با این برداشت بود تا تصویر بطلمیوسی؛ حتی دلایلی که بعدها کیپلر در تأیید نظریه کپرنیک و در مقام ترویج آن می آورد، عمدتاً طعمی مابعدالطبیعی داشتند و بر مدلولات متافیزیکی خورشید مرکزی استوار بودند.

### منبع بینش

شومپتر «تورش ایدئولوژیک» را با مفهومی روانشناختی موسوم به «دلیل تراشی» یا «بخردانه سازی»<sup>۱۴</sup> در ارتباط می بیند و فرایندهای روانی مذکور را به عنوان کنش هایی که برای سلامت ذهن بهنجار مهم است و به نوعی زندگی را تحمل پذیرتر می کنند، به رسمیت می شناسد (شومپتر ۵۱: [۱۳۷۵]۱۹۵۴). این بیان او هم ناظر بر تفسیر کمابیش مثبت او از ایدئولوژی است، که در این جستار بیشتر بدان خواهیم پرداخت، و هم توضیحی حدّاقلی برای ساز و کار بناکردن بینش ارائه می کند: بینش به طرزی ناخواسته و ناخودآگاه، با فعالیت بخردانه سازی ذهن ساخته می شود و از همین دریچه تورش ایدئولوژیک را به مطالعات علمی هر محقق راه می دهد. ولی موادی که بینش از آنها ساخته می شود، از کجا برگرفته می شوند؟

شومپتر در سخن گفتن از منشأ بینش، اگرچه طبق توضیحات فوق، فعالیت ذهن محقق را در فرایند شکل گیری بینش به رسمیت می شناسد، تأکید می کند که در عمل این فرایند تماماً از آن خود ما نیست؛ بدان معنی که ما از کار متقدمان یا معاصرینمان آغاز می کنیم، یا از عقایدی که پیرامونمان در باور عمومی شناورند. در این مورد، بینش ما دست کم مقداری از نتایج تحلیل علمی پیشین را با خود خواهد داشت. با این

وجود این آمیزه به ما داده می‌شود و پیش از آن که ما کار تحلیلی خود را آغاز کنیم موجود است (Schumpeter 1949: 350). وقتی که از «خاکی بکر» یا «خاکی پیش‌تر کشت‌شده» (۶۱: [۱۳۷۵]۱۹۵۴) به عنوان پذیرنده مجموعه پدیده‌هایی که نویسنده مهم و مرتبط تشخیص می‌دهد، می‌نویسد نیز بر آن است تا همین منشأ دوگانه را یادآوری کند: باورهای عام جامعه علمی در باب سامانه اقتصادی و درک درون‌ذاتی<sup>۱۵</sup> خود محقق.

بدین قرار آن دسته از روش‌شناسانی که در بررسی آراء شومپیتر، گمان کرده‌اند میان «تعیین‌شدگی اجتماعی ایدئولوژی‌ها» و «ایدئولوژی فردی» به اصطلاح شومپیتر، تناقضی هست<sup>۱۶</sup>، و نمی‌توان منبعی برای بینش بازشناخت که هم فردی و هم اجتماعی باشد، بخشی از توضیحات شومپیتر در باب چگونگی شکل‌گیری بینش را از نظر دور داشته‌اند<sup>۱۷</sup>.

به هر روی، شومپیتر، با آن‌که جایگاه اجتماعی را در ایدئولوژی و نتیجتاً بینش محقق دخیل می‌داند، برای منافع طبقاتی نقشی انحصاری و تعیین‌کننده قائل نبود. ایدئولوژی به زبان او ممکن است برای ذهنی ریاضی و همچنین، ذهنی متنفر از ریاضیات هم اطلاق شود (Schumpeter 1949: 351). بنابراین، دست‌کم سه منبع برای آنچه شومپیتر ایدئولوژی می‌خواند می‌توان سراغ کرد: خاستگاه اجتماعی، ذخیره کار علمی موجود و خصائص شخصی محقق.

یکی از بهترین مثال‌های او برای تلفیقی از این منابع در مورد جان مینارد کینز است؛ باور «کمبریجی» به اهمیت اقتصاد پولی، رکودگرایی مدرن و اکراه از پرداختن به هر موضوعی که نتایج کاربردی در اقتصاد بریتانیای وقت نداشت<sup>۱۸</sup>.

### تورش ایدئولوژیک؛ معجزه فهمیدن آنچه نمی‌توانیم بفهمیم

شومپیتر خطایی را که بتوان ریشه آن را در ایدئولوژی محقق جست، «تورش ایدئولوژیک»<sup>۱۹</sup> می‌نامد و پذیرش حضور همه‌جایی چنین تورش را معجزه‌آمیز می‌داند: «... معجزه فهمیدن آنچه نمی‌توانیم بفهمیم، یعنی وجود تورش ایدئولوژیک در خودمان و دیگران» (Schumpeter 1949: 351). باید توجه داشت که این اصطلاح ناظر بر سنخ سومی از خطاها، به غیر از «خطای صادقانه» و «جعل مغرضانه» است.<sup>۲۰</sup> دانستن این که تورش ایدئولوژیک مغرضانه و عامدانه نیست، از جهت تأکید بر شیوه تأثیر پنهانی ایدئولوژی مهم است.<sup>۲۱</sup>

با به رسمیت شناختن وجود تورش ایدئولوژیک، قدم بعدی تشخیص و تعیین مکان این تورش است و روشی که شومپیتر پیشنهاد می‌دهد از این قرار است:

«اگر خطاهای رخ داده در یک استدلال همه به یک راستا متوجه باشند و اگر این راستا با آنچه ممکن است آن را ایدئولوژی تحلیل‌کننده بدانیم سازگار باشد» حق داریم ظن ببریم که تورش ایدئولوژیک در کار است (شومپیتر ۸۱: [۱۳۷۷] ۱۹۵۴).

نکته‌ای که در این مسأله خودنمایی می‌کند این است که تشخیص خطا در استدلال مقدم بر تشخیص تورش ایدئولوژیک است و نامزدهای برجسته‌ای را باید میان لغزش‌های محقق مورد بررسی یافت.<sup>۲۲</sup> این مسأله دو دشواری جدید پیش می‌کشد:

اول: داور نهایی نسبت به برداشت‌های سنتی، از جمله برداشت پوزیتیویستی، تغییر نمی‌کند. توصیه شومپیتر این است که هم‌چنان به محک «واقعیات» و «خودسازگاری» نظریه‌ها را بسنجیم و دسته‌ای از خطاها را به حدس و گمان، تورش ایدئولوژیک بخوانیم. ولی واقعیت‌هایی که پیش چشم ماست خود در پرتو ایدئولوژی ما دیده می‌شوند. از کجا که قضاوت اخیر ناتور باشد و نظریه اصلی تورش‌دار؟ در واقع،

فرض مفهوم تورش ایدئولوژیک به صورت امری بین‌الذهانی و آفاقی<sup>۳۳</sup> با فرض حضور همه‌جایی ایدئولوژی و در نتیجه با نسبی‌گرایی مدنظر شومپتر سازگار نیست. این نسبی‌گرایی ناتمام را شاید بتوان از تورش‌های ایدئولوژیک خود او، شومپتر متدولوژیست، برشمرد.

دوم، شومپتر در روش پیشنهادی خود، معیاری محکم برای تعیین بینش ایدئولوژی‌زده محقق، که الزاماً به خطا نمی‌انجامد، ارائه نمی‌دهد. اساساً اگر فرض کنیم تعیین‌گرایی ایدئولوژیک محقق و در پی آن، برآورد بینش او در مطالعه علمی، منطقاً کنشی پسینی بر تعیین خطاهای اوست، یعنی تا وقوف بر چنان خطاهایی پرتوی بر بینش نویسنده نیفکنیم، خود را از منبع گسترده‌ای از شناخت در باب بینش محققین محروم کرده‌ایم. حال آن‌که این مطالعه به‌خودی‌خود می‌تواند ارزشمند باشد و چشم‌اندازهایی وسیع در جامعه‌شناسی علم بگشاید. اگر چه بیان شومپتر دالّ بر امتناع چنین مطالعه‌ای نیست؛ ولی دست‌کم رهنمودی به‌سوی آن نیز وجود ندارد.

### جانب‌داری دلیل بر دروغ‌گویی نیست

ایدئولوژی الزاماً نتایج تحقیق را به انحراف نمی‌کشد؛ ممکن است بینشی ایدئولوژی‌زده، با تحلیلی سلیم پیگیری شود و نتایجی ارزشمند حاصل کند. شومپتر مثال‌های بسیاری در تاریخ اندیشه اقتصادی سراغ دارد که اقتصاددانان علیه منافع طبقاتی یا عقیدتی خود، یا هر آن‌چه ممکن بود ایدئولوژی آن‌ها پنداشته شود، سخن گفته‌اند.

مورد مهم‌تر زمانی است که او تحلیلی دقیق را که در راستای موازین علمی می‌گذرد، در آثار اندیشمندانی می‌یابد که هوادار ایدئولوژی‌هایی هستند که از نتایج آن

تحلیل سود می‌برد. این دسته نیز محکوم به حکم تورش‌دار بودن ایدئولوژیک نمی‌شوند: «... این فرضی بنیادی برای مقصود من است که عمل کرد علمی فی نفسه ما را ملزم به محروم‌ساختن خودمان از قضاوت‌های هنجاری‌مان یا دست‌کشیدن از هواداری از برخی علایق ویژه نمی‌کند. مذاقه در واقعیت‌ها یا توسعه‌ی ابزارهایی برای این کار یک چیز است؛ ارزیابی آن‌ها از برخی دیدگاه‌های اخلاقی یا فرهنگی، منطقی، چیزی دیگر؛ و این دو الزاماً در تناقض نیستند. ... صریح‌تر این که، هواداری دال بر دروغ‌گویی نیست» (Schumpeter 1949: 346).

البته این باوری است که با تکامل دانش معرفت‌شناختی او، و با فاصله گرفتن از باورهای پوزیتیویستی اولیه شکل گرفته‌است. او در سال‌های آغازین فعالیت حرفه‌ای در همین باب نوشت: «... مطالعه علوم اجتماعی نیازمند فداکاری عظیمی است. در آستانه ورود به علم‌الاجتماع، باید تکه‌ای از خویش را جا بگذاریم، یعنی آرمان‌های اجتماعی‌مان را، باورمان را در مورد آنچه خوب و خواستنی است». سایر علوم، برای مثال فیزیک، این‌گونه نیستند و قوانین و رویدادها مستقل از خواست ما جریان دارند (Schumpeter 1910[2003]: 61).

روشن است که در سال‌های بلوغ علمی، هم این تمایز میان علوم طبیعی و اجتماعی، دست‌کم از جهت پیش‌پنداشت‌ها، در چشم او کم‌رنگ‌تر شد و هم شرط بی‌طرفی برایش بی‌معنی گشت<sup>۲۴</sup>.

شومپتر در تاریخ تحلیل مثال‌های بسیاری برمی‌شمارد تا نشان دهد که چگونه نظریه‌ای که از سوی اقتصاددانی ارائه شده‌است که در عین حال طرفدار نتایج سیاسی نظریه‌اش هم بوده‌است، جدای از آن انگیزه‌ها در بر دارنده تحلیلی درست است. این باور پشت به برداشتی از نظریه اقتصادی دارد که برای تحلیل استقلالی قابل توجه قائل



است. شومپیتر معتقد بود که می‌توان مغز نغز تحلیلی را در میان انبوه پوست و پوششی که احاطه‌اش کرده‌اند، تشخیص داد و برگرفت: «منش علمی یک قطعه مفروض تحلیلی از انگیزه‌ای که این تحلیل به خاطر آن بر عهده گرفته شده مستقل است ... هر استدلالی با منش علمی که «ذینفعان» تولید کرده باشند ... برای ما همان قدر خوب یا بد است که استدلال‌های «فیلسوفان بی‌غرض»، اگر چنین گونه‌ای اصلاً وجود داشته باشد... گاه شاید این پرسش جالب باشد که فلان کس چرا فلان چیز را می‌گوید، اما پاسخ هر چه باشد چیزی در مورد این که آن چه می‌گوید راست است یا دروغ به ما نمی‌گوید» (شومپیتر ۲۲: [۱۳۷۵]۱۹۵۴).

بدین قرار، اگرچه بینش در دیدگاه شومپیتر، تقدّم وجودی بر تحلیل دارد، تقدّم معرفتی بر آن ندارد. برای دریافتن جنبه تحلیلی نظریه اقتصادی، لازم نیست از بینشی که نظریه پرداز داشته‌است، آغاز کنیم. هر تحلیلی، از آن جهت که ابزار پرداختن به واقعیت‌هاست، می‌تواند به استخدام هر بینشی درآید و این یعنی در آفریده‌های علمی اذهان ایدئولوژی زده نیز تحلیل‌های درست بسیارند. این استقلال نسبی تحلیل ابزارگون اقتصادی از پیش‌پنداشت‌ها، فرضی بنیادین برای راهکاری است که شومپیتر در برابر تورش ایدئولوژیک تجویز می‌کند و در همین جستار بدان خواهیم پرداخت.

### آیا رهایی از تورش ایدئولوژیک شدنی است؟

شومپیتر به امکان مقابله با تورش ایدئولوژیک نیز پرداخته و نظری چالش‌انگیز در این مقال اراده داده‌است. او در سال‌هایی که هنوز با پختگی مشهود در علم و ایدئولوژی (۱۹۴۹) یا تاریخ تحلیل، که پس از مرگش منتشر شد، فاصله داشت به همان نسخه سنتی «بت‌شکنی بیکنی» متوسّل می‌شد. از جمله در چگونگی مطالعه علوم

اجتماعی<sup>۲۵</sup> رهایی از قیود مربوط به پیش‌پنداشت‌ها و جداداشتن علم و سیاست و نیز معرفت و آرمان را، که لازمه عبور از تفنّن‌گرایی و شعارهای عوام‌پسندانه می‌شمرد، در گرو «انضباط روانی» عظیمی می‌داند که به‌دشواری حاصل می‌آید و «اگر کسی تنها اهداف عملی داشته‌باشد، هرگز به چنان انضباط روانی دست نخواهد یافت» (Schumpeter 1910[2003]: 62). در این سال‌ها، جز نصیحت‌های پوزیتیویستی، هیچ‌گونه معیار عملی و قابل‌قضاوتی ارائه نمی‌داد؛ در حالی که، در علم و ایدئولوژی برای دسته‌ای از انحرافات به چاره‌های عینی و ملموسی می‌رسد.

او نخست راهکاری را که گونار میردال، اقتصاددان شهیر سوئدی و برنده جایزه نوبل در اقتصاد، سال‌ها بعد ارائه داد<sup>۲۶</sup> پیش‌بینی می‌کند و آن را به‌قدر کفایت مفید نمی‌یابد. در علم و ایدئولوژی می‌گوید: ممکن است واداشتن هر کسی به این که به صراحت «پیش‌پنداشت‌های ارزش‌شناختی»<sup>۲۷</sup> خود یا علقه‌ای که او را بر آن داشته تا به موضوع مورد نظرش پردازد، را بیان کند، رویه‌ای بی‌عیب به نظر برسد. ولی این شرطی مضاف (شاید اختیاری) است و نباید باعث سردرگمی مان شود<sup>۲۸</sup> (Schumpeter 1949: 347). به هر روی، با توجه به حضور خفی ایدئولوژی، شاید خود محقق بهترین کسی نباشد که بتواند تورش برآمده از آن را تشخیص دهد یا حتی مؤلفه‌های بینش خود را به‌دقت برشمارد.

شومپتر چنان که تصریح می‌کند، به راهکار مانهایم، که خود از پیشگامان بحث جامعه‌شناسی علم است، نیز باوری ندارد. شومپتر از گریزگاهی که مانهایم برای اجتناب از رسیدن به امتناع «حقیقت علمی» باز می‌کرد، سخن می‌گوید: مانهایم می‌آموخت که اگرچه توهم ایدئولوژیک سرنوشت مشترک همه بشریت است، با این همه «شعورهای بی‌طرف» یافت می‌شوند که آزادانه شناورند و از امتیاز معاف‌بودن از

این سرنوشت برخوردارند. همه قربانی توهم ایدئولوژیک‌اند مگر روشنفکر رادیکال امروزی؛ که به‌واقع بر قله حقیقت ایستاده و داور بی‌طرف همه چیزهای انسانی است.

و سپس این گریزگاه را می‌بندد:

«اگر در این حوزه چیزی را بتوان بدیهی خواند، این حقیقت است که روشنفکر فقط بسته‌ای از پیش‌داوری‌هایی است که در بیشتر موارد با تمامی نیروی اعتقاد صمیمانه بدن‌ها پایبند است ... باور برخی از مردم به آزادیشان از آن (ایدئولوژی) را نمی‌توانیم چیزی جز بخشی به‌ویژه بدکار از دستگاه توهم‌های خودشان ببینیم.» (شومپتر ۵۴: [۱۳۷۵] ۱۹۵۴)

بنابر نظر شومپتر هیچ محقق‌ی فاتح آن «قله حقیقت» نیست و «داوری بی‌طرف» در امور انسانی را نمی‌توان از هیچ انسانی انتظار داشت. این رویکرد رادیکال او یادآور جمله معروف جون رابینسون است: هرکس می‌گوید: «باور کنید من هیچ‌گونه تعصبی ندارم»، یا خود را فریب می‌دهد یا شما را (رابینسون ۳۲: ۱۳۵۳).

اگر به اعتبار این اظهار نظر رادیکال شومپتر را در علم نسبی‌گرا بخوانیم، محقق‌ی ولی نسبی‌گرایی او تمام‌عیار و بدون مرز نیست<sup>۲۹</sup>؛ بلکه نظریه‌اش رهنمودهایی نیز به سوی موازین و پالاینده‌های علمی دارد.

### پدیده‌ها و حوزه‌های عموماً خنثی

شومپتر علی‌رغم تشخیص این نکته که علوم اصطلاحاً «دقیق» نیز دور از دسترس ایدئولوژی‌ها نیستند، به فراغتی که این علوم در برخی حوزه‌ها دارند نیز اشاره می‌کند<sup>۳۰</sup>. او تردیدی ندارد که برداشت‌های جامعه‌شناختی «صدق آفاقی»<sup>۳۱</sup> یافته‌ها را در علوم و معارفی از قبیل فیزیک، ریاضی و منطق، به چالش نکشیده‌است. ولی علوم

اجتماعی از این امتیاز برخوردار نبوده‌اند. در علوم اجتماعی، جز حوزه‌هایی که در همه علوم محلّ چنین چالشی است، حوزه‌ای وجود دارد که جز وابستگی‌های طبقاتی نویسنده، «نمی‌تواند» حامل چیزی باشد؛ و از این رو، بدون اشاره به آن‌چنان وابستگی‌هایی، جایی برای «درست و غلط» و در نتیجه مفهوم «پیشرفت علمی» نمی‌ماند (Schumpeter 1949: 348). امکان سیاست‌گذاری و دخالت فعالانه در جامعه نیز مشکلی جدید اضافه می‌کند: با توجه به این که در علوم اجتماعی می‌توان موضوع مطالعه جامعه، را مطابق آرزوهای خود تغییر داد، تعلق خاطر به روابط اجتماعی موجود یا عدم آن، تفاوت‌هایی ایجاد می‌کند (Schumpeter 1910[2003]: 61).

شومپتر به شناسایی حوزه‌هایی از علم اقتصاد که همانندی بیشتری با حوزه‌های ایمن علوم مذکور دارند، امیدوار بود<sup>۳۲</sup>. او معتقد بود دامنه وسیعی از مسائل در علم اقتصاد وجود دارد که خطر آسیب ایدئولوژیک در آن به همان مقدار اندک است که در فیزیک. او مثال‌هایی از آمار و نیز از نظریه اقتصادی می‌آورد. مثال آماری او یک سری زمانی از داده‌های سرمایه‌گذاری ناخالص است که خوبی یا بدی آن را با روش‌های آماری می‌توان بررسی کرد و دریافت. مثال نظری او سامانه والرایی است که ممکن است مجموعه جواب واحدی داشته‌باشد یا نه<sup>۳۳</sup>؛ و این به وسیله هر شخص آموخته‌ای قابل بررسی است: «ممکن است سئوالاتی از این قبیل جذاب‌ترین و مسحورکننده‌ترین یا از نظر عملی فوری‌ترین سئوالات در رشته ما نباشند، ولی آن‌ها تنه آن‌چه به طرز محسوسی در کار ما علمیست را می‌سازند. و آن‌ها، منطقاً، اگرچه نه الزاماً در عمل، نسبت به ایدئولوژی خنثی هستند» (Schumpeter 1949: 352).

شومپتر عمیقاً باور داشت که حوزه‌های کمی‌تر، تورش‌های کم‌تری را برمی‌تابند. از همین جهت برای او بسیار مهم بود که دامنه مسائل تحقیق‌پذیر، همراه با بهبود درک

ما از کار تحلیلی افزایش می‌یابد. این باور از رسوبات باورهای پوزیتیویستی او بود، که دور شدن او از آن نحله در همین جستار بحث شده‌است. همین تغییر رویکرد باعث می‌شد شومپتر مسأله «تحقیق‌پذیری» را چندان جدی نگیرد و علاجی قابل اعتنا نپندارد. در واقع اینجاست که داروی اصلی او رونمایی می‌شود: «فرایند آسیاب کردن گزاره‌های علمی».

### زنجیره داد و ستد فرضیات و واقعیات

چنان که پیشتر اشاره شد، تحلیل علمی به زبان شومپتر، عمل روی موادّی است که بینش محقق ارائه می‌دهد.<sup>۳۴</sup> فرایند تحلیل از جهتی برای شومپتر بسیار نویدبخش است. این فرایند متشکل است از برگرفتن واقعیات اصلی و برچسب‌زدن به آن‌ها و نهادن سایرین، و نیز گردآوری واقعیات بیشتر، نه برای ضمیمه‌ساختن به موارد مستقرّ قبلی، که برای از جا کندن آن‌ها، صورت‌بندی و اصلاح روابط پذیرفته‌شده؛ و به‌طور خلاصه، هم تحقیق «داده‌بنیاد»<sup>۳۵</sup> و هم «نظری» که «زنجیره بی‌پایان داد و ستد» واقعیتهایی که ابزارهای تحلیلی (نظریات) جدیدی پیش می‌کشند و آن نظریات در مقابل عهده‌دار بازشناسی واقعیات جدید می‌شوند (Ibid: 350).

شومپتر معتقد است زنجیره بی‌پایان فوق، پیامد عَرَضی پالاینده‌ای دارد. باورها، نظریات و مشاهدات نظریه‌آلود، مدام از هر دو سرند منطق و واقعیت می‌گذرند و اگرچه خود این فرایندها را محققینی با بینشی از آن خود به حرکت در می‌آورند، باز هم خصلت پالاینده‌گی آن‌ها ناگزیر عمل خواهد کرد و تورش‌های بیشتر و بیشتری را شکار خواهد کرد: «کار با واقعیتهای و کار نظری، در یک رابطه بی‌پایان دادوستد، طبیعتاً یکدیگر را می‌آزمایند و تکلیف‌هایی نو برای هم معین می‌کنند و سرانجام

الگوهای علمی<sup>۳۶</sup> را فرا می‌آورند که فرآورده‌های مشترک موقت برهم‌کنش آن‌ها با عناصری هستند که از دید (بینش) اولیّه بازمانده و معیارهای پیوسته دقیق‌تری از سازگاری و صحّت بر آن اعمال خواهد شد». این فرایند «آسیاب کردن گزاره‌های علمی» اثری پالایش‌گر دارد، چرا که به تدریج تورش‌های ایدئولوژیک را خواهد زدود (شومپتر ۶۱: [۱۳۷۵]۱۹۵۴).

چنان که روشن است شومپتر بار سنگینی بر دوش تحلیل اقتصادی نهاده‌است و آن زدودن باورهایی است که تنها آگاهی یافتن از آن‌ها معجزه‌ای می‌نماید. در واقع، ابزارهای تحلیلی یا به بیانی دیگر از خود او «قواعد رویه‌ای»<sup>۳۷</sup> به چشم او، کمترین استعداد را برای آلودگی به سویمندی‌های ایدئولوژیک داشتند و این فراغت نسبی را از جهت قرابتی که با بدیل‌های ریاضی خود داشتند، کسب می‌کردند: «این فضیلت ویژه آن‌ها است و این را به‌طور خودکار و بدون توجه به خواست‌های هر جستارگر منفرد می‌کنند ... اگر به این فرایند اجازه داده‌شود تا به آخر کامل کار کند، ما را از پیدایش ایدئولوژی‌های تازه مصون نخواهد داشت، اما در پایان ایدئولوژی‌های موجود را از خطا پاک خواهد کرد» (همان: ۶۲).

شومپتر به ارائه مثال‌هایی نیز از این خاصیت پالایش‌گری می‌پردازد که سرگذشت نظریه‌هایی است که از سوی اقتصاددان‌هایی پرداخته شده‌اند که هیچ هم‌مدلی سیاسی و ایدئولوژیک یا طبقاتی با نتیجه نظریاتشان نداشته‌اند. روشن‌ترین آن‌ها تحلیل امکان‌پذیری نظری اقتصادی سوسیالیستی بود. اقتصاددانانی از قبیل فون ویزر، پاره‌تو، بارونه و خود شومپتر که ابداً دل‌بستگی ایدئولوژیکی به سوسیالیسم نداشتند؛ در درجات مختلف از این که نمی‌توان وجود اقتصادی با برنامه‌ریزی متمرکز را، به لحاظ نظری ردّ کرد، سخن گفته‌اند؛ یا حتی ظهور آن را پیش‌بینی کرده‌اند<sup>۳۹</sup>.

آلفرد مارشال نیز اگرچه نقطه مقابل اقتصاددانان مذکور بود، مثالی به همان خوبی است؛ چرا که از جهت ایدئولوژیک چندان مرزبندی قاطعی با سوسیالیست‌ها نداشت، ولی از نظر تحلیلی با آنها در اختلاف بود. شومپیتر در مقاله‌ای در باب او نوشت: «او (مارشال) با آرمان‌های سوسیالیسم، گشاده‌رویانه و با قلبی گرم هم‌دلی می‌کرد و با سوسیالیست‌ها ارباب‌منشانه و با سری سرد سخن می‌گفت»<sup>۴۰</sup> ( Schumpeter 1941: 244).

یکی از بهترین نمونه‌هایی که برای مجادله علمی علیه منافع طبقاتی خود می‌توان در تاریخ اندیشه اقتصادی سراغ کرد، بحث‌های دامنه‌دار ریکاردو و مالتوس بود.<sup>۴۱</sup> به ندرت می‌توان وضعیتی یافت که در آن، دو اندیشمند تراز اوّل اجتماعی با چنین جدّیتی علیه خاستگاه و منافع خود استدلال می‌کنند. یک سو ریکاردو، که با جدّیت علیه منافع طبقه زمین‌دار استدلال می‌کند، آن‌ها را بر خلاف منافع عموم طبقات جامعه می‌بیند و کسب درآمد از بهره مالکانه را تصاحب دست‌رنج دیگران می‌بیند؛ و در سوی دیگر، مالتوس که زمین‌داران را از نیروهای مولّد جامعه می‌داند و منافع آن‌ها را هم‌سو با منافع جمعی می‌بیند. و این درحالی است که چنان که خود مالتوس می‌نویسد، ریکاردو خود زمین‌دار مهمی است و درآمد قابل ملاحظه‌ای از بابت بهره مالکانه دارد، در حالی که مالتوس هرگز چنان درآمدی را، هر چند اندک دریافت نکرده است!<sup>۴۲</sup>

چنان که پیش‌تر آمد، خاستگاه و منافع اجتماعی تنها منبع ایدئولوژی نیستند؛ ذخیره کار علمی موجود و خصائص شخصی محقق نیز دخیل‌اند، ولی فرایند تحلیل، به زعم شومپیتر، حتی می‌تواند آثار سوء چنان ایدئولوژی‌هایی را نیز کم‌رنگ کند. آن‌چه خطرناک‌تر است، اهمال در مقام تحلیل‌گر است. به زعم شومپیتر استانداردهای پایین دقت، و شلختگی اندیشه، برای اقتصاد علمی دشمنانی بدتر از تعلّقات سیاسی و

ایدئولوژیک بوده‌اند (شومپتر ۲۹۵: [۱۳۷۵]۱۹۵۴)؛ چرا که فرایند تحلیل را از پالایش-گری ذاتی خود بازداشته‌اند.

امیدواری شومپتر پشتوانه‌ای تاریخی نیز دارد چرا که از دید او، هیچ ایدئولوژی اقتصادی برای همیشه پا برجا نبوده‌است و او احتمال قوی می‌دهد که علم از هر ایدئولوژی مستقری عبور خواهد کرد. این نتیجه برآمده از دو عامل است: ۱- الگوهای اقتصادی تغییر می‌کنند و بنابراین، هر ایدئولوژی اقتصادی مفروضی به‌ناچار باید رنگ ببازد؛ ۲- از آنجا که ساز و کارهای دخیل در «فرایند آسیاب کردن»، یعنی «واقعیت‌یابی» و «تحلیل» به نابودسازی هر آنچه آزمون‌های آن‌ها را برنتابد تمایل دارند، هیچ گونه ایدئولوژی اقتصادی نمی‌تواند حتی در جامعه‌ای با وضعیت مانا<sup>۴۳</sup> الی‌الابد تداوم یابد (Schumpeter 1949: 359). ولی آیا این دریچه‌ای به سوی رهایی از تورش ایدئولوژیک می‌گشاید؟

### رهایی کامل منتفی است

هرچند تحلیل اقتصادی از طریق این «داد و ستد واقعیات و نظریات» اثری پالایش‌گر دارد، ولی قادر به تضمین علمی تماماً فارغ از تورش ایدئولوژیک نیست: «ناچار شده‌ایم از یک سو این را بپذیریم که گرچه ساخت‌کاری هست که سر آن دارد که خودکارانه ایدئولوژی‌ها را بیرون براند، این فرایندی است وقت‌گیر که با مقاومت‌های بسیار مواجه می‌شود، و از سوی دیگر این را که هرگز از مداخله جاری ایدئولوژی‌های تازه، که می‌خواهند جای ایدئولوژی‌های محوشونده کهنه را بگیرند، مصون نیستیم» (شومپتر ۶۳: [۱۳۷۵]۱۹۵۴).



ایدئولوژی‌های جدید که متناسب با وضعیتهای اجتماعی جدید، منافع جدید و ذهن‌های جدید وارد علم می‌شوند، بر اثر پیگیری تحلیلی متوقف نخواهد شد. تنها نکته امیدوارکننده این است که می‌توان مطمئن بود، ایدئولوژی‌های قدیمی تاب آسیاب تحلیلی را نیاورند.

بسیاری از روش‌شناسان اقتصاد که به بررسی نظریه علم و ایدئولوژی شومپیتر پرداخته‌اند، این رأی اخیر را چنان مهمّ پنداشته‌اند که باور شومپیتر به بقای دائمی ایدئولوژی را در سایه آن از خاطر برده‌اند.<sup>۴۴</sup> مهمّ است که کارکرد مفید تحلیل در زدودن ایدئولوژی‌های قدیمی را در کنار زایش مداوم ایدئولوژی‌ها قرار دهیم تا تصویری دقیق از برنهادۀ تورش ایدئولوژیک شومپیتر حاصل گردد.

ولی آیا تحلیل همان اندازه نیز که شومپیتر انتظار داشت می‌تواند مفید واقع شود؟ آیا روند توسعه علم اقتصاد پس از شومپیتر، باور او به سرنگونی هر ایدئولوژی مستقری را تأیید می‌کند؟ هایلبرونر به حقّ در این موضوع شکّ می‌کند. مهم‌ترین مثال او مقاومت غیرعادی رویکرد نظری انتخاب عقلایی و بیشینه‌گر به عنوان مبنای استدلال اقتصادی، به رغم انتقادات نیرومندی است که بر آن، وارد شده و عنصری ایدئولوژیک را می‌نمایاند که از ریشه‌کنندش سخت است (Heilbroner 1993: 91). یک انتقاد جدی از این رویکرد، از آن آمارتیا کومار سن، برنده جایزه نوبل اقتصاد و یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان توسعه در قرن بیستم است. هم‌چنان که شومپیتر «آسیب‌شناس اقتصاد سرمایه‌داری»<sup>۴۵</sup> بود، سن نیز شایسته عنوان «آسیب‌شناس اندیشه اقتصادی» است. او در انتقاداتی که به رابطه رو به اضمحلال اقتصاد و اخلاق ناظر است، به مسیری می‌پردازد که در استدلال‌های اقتصادی رایج پیموده می‌شود: «رفتار واقعی» معادل «رفتار عقلانی» شمرده می‌شود و «رفتار عقلانی» معادل «بیشینه‌گری نفع

شخصی». سن استفاده مستقیم از بیشینه‌گری به عنوان تخمینی از رفتار واقعی را کمتر از واسطه قرارداد عقلانیت شایسته انتقاد می‌داند: «این که خودخواهی فراگیر را یک واقعیت به شمار آوریم، شاید اشتباهی بیش نباشد، اما این که خودخواهی را ملاک عقلانیت بدانیم، واقعاً مهمل است» (سن ۱۷: ۱۳۷۷).

هایلبرونر نیز در انتقاد از ابرنظریه امروزی<sup>۶۶</sup> بیشی که در آن مضمّر است را بسیار محدود و تنگ‌بینانه می‌داند: فروکاستن عالم به ابعاد مدلی غریب، و تحویل پیچیدگی اجتماعی-اقتصادی و سیاسی جامعه به دامنه‌ای از چند متغیر قابل کنترل. مدلی که تنها به خصیصه صوری متغیرهایی می‌پردازد که ارتباط و اعتبار تاریخی آنها ابداً مطرح نیست (Heilbroner 1993: 95).

مباحثی از این دست، اگر در کتاب‌های فنی اقتصادی مطرح شوند، معمولاً تنها در مقدمه‌ها باقی می‌مانند؛ ولی شومپیتر محقّ بود که می‌گفت «برای خطا، زمینی بارورتر از مقدمه‌های ظاهراً پیش‌پا افتاده نیست» (شومپیتر ۳۳۹: [۱۳۷۵] ۱۹۵۴). این روند استدلال که عموماً تلویحی و مضمّر است، از آن جهت که تصویر نابسنده و ناقصی از موضوع مطالعه علم اقتصاد ارائه داده و در نتیجه، مانعی برای بهبود درک ما از واقعیت اقتصادی و گسترش حوزه‌های مشترک نظریه‌پردازی با علوم و معارف مجاور شده است، شایسته آن است که تورش ایدئولوژیک خوانده شود.

توجه به این نکته لازم است که ارجاع به برداشت ابزاری نیز این رویکرد غیر واقع‌گرایانه را توجیه نخواهد کرد. نخستین نکته خطاآمیز اینجاست که زنجیره استدلالی مذکور، با رویکردی رئالیستی استخدام می‌شود و از دید استفاده‌کنندگان، توصیفی از واقعیت است. همین کافی است تا نتایج ناامیدکننده‌ای در باب ارتباط علم اقتصاد و حوزه‌هایی نظیر فلسفه اخلاق حاصل آیند. به علاوه، زنجیره مذکور در «بیش» بسیاری

از اقتصاددانان جای گرفته است و حتی از دیدگاه شومپیتر ابزارگرا، این محلی نیست که بتوان رویکردی ابزاری بدان داشت. این که «کدام تصویر را می‌خواهیم تحلیل کنیم؟» یک سؤال است و این که «این تصویر را چگونه تحلیل کنیم؟» سؤالی دیگر. ابزارگرایی اگر رویکردی روا در باب سؤال دوم باشد، ارتباطی به سؤال اول ندارد.

آمارتیا سن، تا حدود زیادی از دیدگاهی رئالیستی به این مسأله پرداخته است؛ به ویژه در انتقاد کلاسیک از مفروضات رفتاری نظریه اقتصادی؛ سؤال اصلی این است که «چرا کسی باید فرضی اختیار کند که خود نیز معتقد است نه فرضی غیردقیق در جزئیات، که خطایی بنیادین است؟» (Sen 1977: 318) ولی در آن مقاله نتیجه‌ای می‌گیرد که شومپیتر ابزارگرا نیز عمیقاً بدان معتقد بود: مبانی لذت‌گرایانه<sup>۴۷</sup> و خودخواهانه<sup>۴۸</sup> در نظریه اقتصادی کاملاً اختیاری و چشم‌پوشیدنی هستند. ولی اگر اعتبار تحلیل اقتصادی متوقف به چنان مفروضاتی نباشد، و از سویی بدانیم که آن‌ها به وضوح غیرواقعی، و برای گسترش درک ما از دنیای اقتصادی آسیب‌رسان هستند، جز ایدئولوژیک بودن چه چیز می‌تواند بقای آن مفروضات را توجیه کند؟

به نظر می‌رسد هایلبرونر حق دارد که تحلیل اقتصادی قدرت پالایش‌گری کافی و خودکاری، آن‌چنان که شومپیتر خوش‌بینانه می‌پنداشت، ندارد. او مثال‌های متعددی پیش می‌کشد که گرچه ایدئولوژیک به معنای طبقاتی آن نیستند، به‌وضوح حامل بار تفسیری مهم و گسترده‌ای هستند که زیربنای محاسبات اقتصادی و تصمیمات سیاستی می‌شوند و نادیده‌گرفتن آن‌ها، یا مفروض گرفتن صدق آن‌ها، نسبتی با تحلیل اقتصادی فارغ از ارزش‌گذاری ندارد (Heilbroner 1993: 91-92).

می‌توان با اطمینان اظهار کرد که شومپیتر بر خطا بود که گمان می‌کرد علم اقتصاد به نیروی تحلیل از هر ایدئولوژی مستقری عبور خواهد کرد. ایدئولوژی‌هایی هستند، چنان پوشیده و زبردست، که خود را عین علم اقتصاد می‌نمایانند.

### ایدئولوژی؛ شرّ ضرور

بخش مهمی از یاریبهر شومپیتر در باب ایدئولوژی، که در ارتباط با نقش آن در تمهید تحلیل اقتصادی است، معمولاً مغفول واقع می‌شود. شومپیتر معتقد بود «نیرومندترین دستاوردهای علم نه از مشاهده یا آزمایش و خرده‌نگری منطقی<sup>۹</sup> منظم، بلکه از چیزی آغاز به پیشروی می‌کنند که بهتر است بیانش بخوانیم و با آفرینش خویشاوندی دارد»<sup>۱۰</sup> (شومپیتر ۱۴۹: [۱۳۷۵]۱۹۵۴). در واقع، شومپیتر ایدئولوژی را در جایگاه ابلیس بدکاری که جز فریب نمی‌توان انتظاری از او داشت، نمی‌نشاند؛ بلکه بر اهمیت آن در انگیزش به نظریه‌پردازی نیز تأکید می‌کند: «اگرچه با وجود ایدئولوژی‌ها آرام حرکت می‌کنیم، در نبود آنها هیچ نمی‌توانیم حرکت کنیم» (Schumpeter 1949: 359). این در حالی است که عموم اقتصاددانان هنوز سودای علم دقیق بی‌طرف را، با برداشتی نزدیک به عصر روشنگری در سر می‌پرورانند و در چنین فضایی، «ایدئولوژیک» دشنامی علمی و حرفه‌ایست. مارکس نیز، اگرچه چنان سودایی در سر نداشت، همین دریافت از ایدئولوژی را ترویج می‌کرد.

شومپیتر، که اعتبار کشف فرایندهایی را که به «تورش ایدئولوژیک» می‌انجامد به مارکس و انگلس می‌دهد<sup>۱۱</sup>، سه آفت برای یاریبهر مارکس برمی‌شمرد که بدان آسیب می‌رسانند:

۱- مارکس بر عناصر ایدئولوژیک حاضر در پنداره‌های خود، کاملاً نابینا بود. واضح است که نمی‌توان گفت همه باورهای دیگر ایدئولوژی (یا توهم) است و تنها ما بر قلّه حقیقت ایستاده‌ایم.

۲- تحلیل مارکسیستی دستگاه‌های ایدئولوژیک اندیشه، آن‌ها را به شیرابه‌ای از منافع طبقاتی فرومی‌کاهد که به نوبه خود، منحصرأ بر حسب اقتصاد تعریف می‌شوند. «بدون شک جایگاه اجتماعی عامل نیرومندی در شکل‌دادن ذهن‌های ماست. اما این بدان معنا نیست که ذهن‌های ما را منحصرأ عناصر اقتصادی موقعیت طبقاتی ما شکل می‌دهد یا، حتی تا آن‌جا که چنین واقعیتی هست، آن‌ها را منحصرأ یک منفعت درست تعریف‌شده طبقاتی یا گروهی شکل می‌دهد.»

۳- مارکس و به‌ویژه اکثریت پیروانش بیش از اندازه مسلّم می‌گرفتند که گفتمان‌هایی که تأثیر ایدئولوژیک را نمایش می‌دهند، بر اساس همین واقعیت پیشاپیش نکوهیده‌اند (شومپیتر ۵۳-۵۱: [۱۳۷۵]۱۹۵۴).

شومپیتر تلاش کرد با هر سه آفت مقابله کند: هیچ سامانه‌ای را از تورش ایدئولوژیک معاف نمی‌داشت؛ دامنه ایدئولوژی دخیل در نظریه‌های علمی را وسیع‌تر از آنچه منافع طبقاتی ایجاب می‌کند می‌گرفت<sup>۲</sup>؛ و برداشتی از ایدئولوژی پیش می‌کشید که هنر آن را نیز لحاظ کند.

او برخلاف مارکس ایدئولوژی را «آگاهی کاذب» نمی‌خواند و آن را در حد دشنامی علمی فرو نمی‌کاهد. در مقابل تأکید می‌کند که ایدئولوژی‌ها مانند دلیل‌تراشی‌های فردی، دروغ نیستند و توصیفاتی که از واقعیت ارائه می‌دهند لزوماً خطاآمیز نمی‌باشند؛ بلکه استفاده از آن به صورت سلاحی در مجادلات علمی است که لزوماً خطاست: «وسوسه بهره‌مند شدن از این فرصت که به یک ضرب از کل گزاره‌هایی که دوست

نمی‌داریم، از طریق ایدئولوژی خواندن آن‌ها خلاص شویم، وسوسه نیرومندی است» (شومپیتر ۵۳: [۱۳۷۵]۱۹۵۴).

متیو استین در بررسی جالب توجهی از معانی ایدئولوژی نزد مارکس و شومپیتر، دو برداشت ممکن را مطرح می‌کند: برداشتی منفی از ایدئولوژی به مثابه «آگاهی کاذب» و «اندیشه معوج» که مارکس و انگلس ارائه می‌کردند؛ و برداشت مثبت که از آن شومپیتر است. استین به این نتیجه می‌رسد که جایگاه ایدئولوژی نزد شومپیتر، فراتر از آن است که حتی خنثی پنداشته شود؛ چرا که برای شومپیتر، صحت و سقم گزاره‌ای ایدئولوژیک نیز مسأله ثانوی است. ایدئولوژی، هرچند نادرست، محقق را با سئوالاتی مواجه می‌کند و او را به تحلیل در جستجوی پاسخ آن‌ها می‌کشاند و بدین معنا «بنیان پیشرفت علمی» است<sup>۵۳</sup>. به ویژه که اعتبار چنان تحلیلی مستقل از اعتبار پیش فرض‌هایش است و از آن جهت که تحلیل است، می‌تواند حاوی حقایقی نیز باشد. طبق تحلیل استین، برداشت شومپیتر از ایدئولوژی مثبت است به دو معنا:

۱- ایدئولوژی پیش‌پنداشت‌های مبتنی بر واقعیت هم می‌سازد (نه تنها آگاهی کاذب)؛

۲- ایدئولوژی پیش‌زمینه اقتصاد علمی است.

او نتیجه می‌گیرد برداشت شومپیتر از ایدئولوژی، نه چنان که خود او می‌گفت «نسخه اصلاح‌شده» برداشت مارکس که دقیقاً برداشت مقابل آن است (Steen 2004: 37-39).

تأکید بر جنبه آفرینش‌گر ایدئولوژی، عمیق‌ترین جنبه بحث شومپیتر از بینش و ایدئولوژی و مهم‌ترین یاری‌بهر او به جامعه‌شناسی معرفت است که تحت تأثیر برخی اظهارات تحقیرآمیز او در این باب از قبیل «تورش ایدئولوژیک»<sup>۵۴</sup>، «تحریف

ایدئولوژیک»<sup>۵۵</sup> و «خطای ناشی از ایدئولوژی»<sup>۵۶</sup> نادیده مانده است. در نیمه دوم قرن بیستم، این دیدگاه با برخی نظریات مارکسیست‌های متأخر به مرکز مباحث جامعه-شناسی معرفت بازگشت.

### مؤخره

نظریه بینش و تورش ایدئولوژیک شومپتر از برخی جوانب آن پذیرای نقد است. او ساز و کاری را که تحلیل اقتصادی می‌نامد و خصیلتی پالایش‌گر بدان نسبت می‌دهد و به ویژه چگونگی پالایش سامانه‌های اقتصادی توسط تحلیل را چندان روشن نمی‌سازد. در بحث او از فرایند داد و ستد واقعیات و نظریات، بیشتر آغاز و انجام فرایند را ملاقات می‌کنیم تا طول آن دوره و مکانیسم عمل آن را. از سوی دیگر، به قدرت پالایش‌گر تحلیل بیش از حد خوش‌بین است و تجربه علم اقتصاد در شش دهه گذشته نشان داده است که تلاشی بیش از تلاش تحلیلی محض، برای رهایی از تورش ایدئولوژیک لازم است. به نظر می‌رسد تأکید بیشتر بر جنبه‌های روش‌شناختی علم اقتصاد راهکار مفیدتری باشد. چیزی که تماماً در آموزش رسمی اقتصاد نادیده گرفته می‌شود و معمولاً از سوی جریان غالب علم اقتصاد با تحقیر و بدبینی بدرقه می‌شود. حتی فیزیک‌دانان نیز به اندازه اقتصاددانان ارتدوکس به مبانی فلسفی کارشان بی‌توجه نیستند.<sup>۵۷</sup>

نقص دیگر در رویکرد شومپتر به مسأله تورش ایدئولوژیک این است که روشن نمی‌کند چگونه محققینی که خود از دریچه‌ای ایدئولوژیک به یک سامانه نظری می‌نگرند، می‌توانند تورش‌های ایدئولوژیک آن را تشخیص دهند. این پرسش که چرا تورش‌های ادعایی مذکور خود «تورش تاریخ‌نگارانه» محقق بررسی‌کننده نباشند،

بی پاسخ می ماند. این همه با نسبی گرایی ناتمام شومپیتر ارتباط دارد و در اصل به این ابهام بازمی گردد که اگر داوری آفاقی و برخوردار از نعمت بی طرفی وجود نداشته باشد، آیا استفاده از اصطلاحی با بار هنجاری نیرومند، چون تورش ایدئولوژیک، رواست؟ گذشته از تشخیص خود خطاها، از آن جا که تشخیص «سو» خطاها نیز از دریچه ایدئولوژی هر محقق می گذرد، مکان یابی تورش به «اگر خطاهای رخ داده در یک استدلال همه به یک راستا متوجه باشند» انتظاری سنگین است.

حوزه های خنثی نیز بیشتر یادگار باورهای پوزیتیویستی شومپیتر است و در وجود و دامنه چنان حوزه هایی باید جداً تردید کرد. حتی ابزارهای آماری محض نیز در معرض تورش های ایدئولوژیک قرار می گیرند و بنابراین، تا آن جا که سخن از فراغت از تأثیر ایدئولوژی است، نمی توان چندان به وجود و گسترش چنان حوزه های خنثایی دل خوش بود. ولی در عین حال، می توان تصوّر کرد برخی حوزه ها استعداد کمتری برای تأثیرپذیری از ایدئولوژی دارند، و اگرچه کاملاً برکنار از آن نباشند، دست کم چشم اندازهای امیدوارکننده تری دارند. در این نکته تنها تأکید اندک شومپیتر بر خطاپذیری حوزه های مذکور مدّ نظر است؛ اگر نه اشاره بدان ها و یادآوری محدودیت دامنه ی آنها در آثار شومپیتر وجود دارد.

### نتیجه و پایان سخن

لطف برداشت شومپیتر از ایدئولوژی در پذیرش حضور همه جایی آن، در تأکید بر عملکرد خفی آن، و نیز، در به رسمیت شناختن نقش انگیزنده ای است که در رشد دانش دارد. عالمان اقتصاد، امروز عمدتاً یا وجود چنان عاملی را فراموش کرده اند و در رویاهای تحصّلی «حلقه وین» و امثال آن آرام گرفته اند؛ یا هر دستاورد فنی در جریان



اصلی علم اقتصاد را به چوب ایدئولوژیک بودن رانده‌اند و در شکاکیتی مزمن به بی‌عملی، بلکه بی‌نظری، افتاده‌اند. اندکاند پُرمایگانی که سری در آن و دلی در این دارند؛ حدود هر دو را می‌فهمند و پا در راهی میانه نهاده‌اند. توجه به رویکرد شومپیتر در باب ایدئولوژی، می‌تواند هم نقدشوندگان ارتدوکس را بی‌الاید و هم نقدکنندگان هترودوکس را.

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- بهترین جایی که تلاش او برای ارائه نسخه‌ای چنین از نظریه اقتصادی زمانش پیداست، سرشت و فحوای اقتصاد ( *Das Wesen und Hauptinhalt der theoretischen Nationaldtkonontie* ) است که نخستین کتاب او نیز می‌باشد. شومپیتر در افراط در رویکرد انتزاعی هرگز از مرزهای این کتاب فراتر نرفت. (ر.ک. به: Schumpeter 1908).
- 2- Contribution
- ۳- به‌عنوان مثال ر. ک. به (Schumpeter 1949: 346).
- 4- *A Treatise on Money*
- 5- *The General Theory of Employment Interest and Money*
- 6- *Economic Consequences of the Peace*
- ۷- Vision نام دیگری که در سخنرانی علم و ایدئولوژی ( *Science and Ideology* ) بدان می‌دهد «شم» یا «شهود» (Intuition) است (Schumpeter 1949: 350). ولی عنوان اخیر را جایی تکرار نمی‌کند و در ادبیات اقتصادی واژه «بینش» در این معنا از او به یادگار مانده‌است.
- ۸- اگرچه عمدتاً علوم اجتماعی موضوع بحث شومپیتر هستند، او در سخن گفتن از انگیزه پرداختن به «ایدئولوژی علمی» به جای مفهوم «صدق علمی عینی»، به «اجتماعاً مقید بودن» انتخاب «مسائل و رویکردی که به آن‌ها اتخاذ می‌شود» و در نتیجه، «الگوی اندیشه‌ی علمی یک برهه زمانی»، حتی برای فیزیک، ریاضی و منطق اشاره می‌کند (Schumpeter 1949: 347-348). ادبیات مارکسیستی نیز مملو از مثال‌هایی است که برای نشان‌دادن این که علوم اخیر کاملاً از قید هستی اجتماعی زمان خود رها نیستند، طرح شده‌اند.
- 9- Material
- 10- Ideological Bios
- ۱۱- به عنوان مثال: Heilbroner 1993, Shionoya 2005b, Steen 2004.
- 12- *History of Economic Analysis*
- ۱۳- شومپیتر در سال ۱۹۵۰ درگذشت و تاریخ تحلیل اقتصادی با استفاده از یادداشت‌های او در سال ۱۹۵۴ به ویراستاری همسرش به چاپ رسید. اگرچه شومپیتر این کتاب را به دقت فصل‌بندی کرده بود و کتاب تقریباً کامل شده‌بود و در ضمن، یادداشت‌های او با دقت شایان تحسینی ویرایش شده‌است، از برخی نواقص رنج می‌برد که مستقیماً به عدم بازبینی نهایی از سوی نویسنده باز می‌گردند. مورد فوق نیز مثالی از این نواقص است.
- 14- Rationalization
- 15- Subjective
- ۱۶- به‌عنوان مثال ر. ک. به: (Steen 2004: 42).

۱۷- این خطا نیز تا حدود زیادی ریشه در نوشته‌های خود شومپیتر دارد. او در تاریخ تحلیل و در درآمدی بر تورش ایدئولوژیک، می‌نویسد: «مشاهده‌گر تحلیل‌کننده خود فرآورده محیط اجتماعی معینی - و جایگاه خاص خویش در این محیط - است که سبب می‌شود چیزهای معین را به جای چیزهایی دیگر ببیند، و آن‌ها را در روشنایی معینی ببیند...» و نیز «عوامل محیطی می‌توانند به مشاهده‌گر گرایشی ناخودآگاه به دیدن همه چیزها در روشنایی معینی ببخشند.» (شومپیتر ۵۱-۵۰: [۱۳۷۵] ۱۹۵۴). به نظر می‌رسد مرجع استین (منع پیش‌گفته) در انتقاد از برداشت دوگانه شومپیتر تنها همین نوشته‌ها بوده‌است. ولی در همین سطور هم شومپیتر چیزی دال بر خلاصه-شدن منشأ بینش در عوامل محیطی و اجتماعی نمی‌گوید.

۱۸- تحلیلی مبسوط از بینش کینزی در تاریخ تحلیل اقتصادی شومپیتر آمده‌است؛ ر. ک. به: (شومپیتر ۵۲۳-۵۱۷: [۱۳۸۰] ۱۹۵۴).

۱۹- این ترکیب در ترجمه Ideological Bias استفاده شده‌است. دادگر و عاقلی «گرایش»، «تعصب» و «جانب‌داری ایدئولوژیک» نوشته‌اند و فاطمی «یکسوگرایی» و «سویمندی ایدئولوژیک» (شومپیتر [۱۳۸۵] ۱۹۴۹، شومپیتر [۱۳۷۵] ۱۹۵۴) ترجمه تورش در این جستار از آن رو برگزیده شده که هم با مورد مشابه در آمار هم‌خوانی داشته‌باشد که برای اقتصاددانان کاملاً آشناست، و هم حامل قضاوت هنجاری شومپیتر باشد. آنچه او بدین نام می‌خواند، تنها جانب-دارانه یا سویمند نیست؛ کاملاً ممکن است گزاره‌ای صادق را از زبان محقق بشنویم که به لحاظ ایدئولوژیک نیز مدافع آن گزاره است و شومپیتر این موارد را ذیل اصطلاح مذکور نمی‌برد. از م است محقق در بیان بر خطا باشد و در ضمن، این خطا ریشه در ایدئولوژی او داشته‌باشد تا «تورش ایدئولوژیک» خوانده شود.

۲۰- در تاریخ تحلیل می‌نویسد: «نخستین کاری که آدمی برای آرمان خود می‌کند دروغ گفتن است» (شومپیتر ۶۳-۶۲: [۱۳۷۵] ۱۹۵۴).

۲۱- این تأکید مشابه تحلیل ادوین آرتور برت از حضور و نقش مابعدالطبیعه در سامانه‌های علمی مدرن است. به واقع می‌توان ارتباطات بسیار میان «ایدئولوژی» شومپیتر و «متافیزیک» برت یافت. از جمله بیان برت در باب خطرناک‌تر بودن متافیزیک خفی از متافیزیک جلی، یادآور بحث شومپیتر از تأثیر ایدئولوژیک است: حال که از متافیزیک گریزی نیست، آن که گمان می‌کند باوری متافیزیکی ندارد، ملتزم به متافیزیکی است که چون آن را نمی‌شناسد، در آن تأملی هم نکرده‌است؛ و چون بحثی در آن نکرده، آن را به‌نحو ضمنی و نهفته به دیگران منتقل می‌کند. مثال برت باور شاگردان نیوتن به فراغت او از متافیزیک است که مبین عالم‌گیری متافیزیک نیوتنی است (برت ۲۲۶: ۱۳۶۹).

۲۲- یادداشت پیشین را ببینید.

### 23- Objective

۲۴- یادآوری نکته‌ای در باب تطوّر دیدگاه روش‌شناختی شومپیتر مفید به نظر می‌رسد: شومپیتر در دوران اروپایی فعالیت علمی‌اش، تمایلات نیرومندی به سوی پوزیتیویسم منطقی نشان می‌داد. او در سال‌های اوج این نحله می‌زیست و بالأخص در دانشگاه وین فرصت کافی برای آشنایی و تأثیر پذیری از اصحاب تحصیل داشت. در چگونگی مطالعه علم اجتماعی (۱۹۱۰) به جمع‌آوری «واقعیات» و ارائه تصویری نزدیک به آن‌ها و نیز قرابت با روش‌شناسی علوم طبیعی تأکید دارد (Schumpeter 1910: 59, 62)؛ و در تبیین چرخه تجاری (۱۹۲۷) مجادلات هر علم بالغی را، محدود به مسائل روشن در باب «واقعیات» و دستگاه تحلیلی می‌داند، که با «اثبات» دقیق بر مبنای «داده»ها قابل تسویه‌اند (Schumpeter 1927: 286). او در دوره بلوغ علمی‌اش، هم استقرارگرایی و اثبات‌گرایی را کنار گذاشت و هم، ابزارگرایی را به رسمیت شناخت. این چرخش را کمابیش می‌توان معادل فاصله گرفتن او از سنت پوزیتیویستی حاکم و نزدیک شدن به جریانی دانست که در نیمه دوم قرن بیستم، جریان غالب در فلسفه علم گشت. مرز مناسب این تحوّل را می‌توان مهاجرت او به امریکا و اشتغال به تدریس در هاروارد دانست. اما این به معنای طرح نظریه‌ای برای تبیین تکامل اندیشه او نیست. شروع دوره امریکایی فعالیت علمی تنها نشان این دگرگونی است و جستجوی یک تحوّل عملی که «علت» این چرخش در رویکرد باشد، ابداً مدّ نظر نیست. شرحی از گرایش پوزیتیویستی شومپیتر در: Shionoya 2005a. شیونویا در تأثیرات عمیق جریان پوزیتیویسم منطقی و اقرارش بر شومپیتر موشکافی‌ها و نکته‌سنجی‌هایی نیکو دارد، ولی چرخش مذکور را چندان به رسمیت نمی‌شناسد.

### 25- How does One Study Social Science

۲۶- ر. ک. به: میردال [۱۳۸۲] ۱۳۵۷.

### 27- Axiological Premises

۲۸- البته آن را کاملاً بی‌اثر هم نمی‌دانست. جایی در پی انتقاد از اقتصاددانان قرن نوزدهم به سبب آن که همواره در پی ارضای میل شدید خود به قاطی شدن در سیاست، نسخه‌پیچیدن‌های سیاسی، و خود را فیلسوفان زندگی اقتصادی جلوه‌دادن، بوده‌اند، بر آنان برمی‌آشوبد که در این کار «وظیفه بیان ارزش‌دآوری‌هایی را که در استدلال خود وارد کردند» از یاد برده‌اند (شومپیتر ۳۲ [۱۳۷۵]: ۱۹۵۴). ولی این نسخه را در باقی موارد چندان جلی نمی‌گرفت.

۲۹- نظیر بسیاری از باورهایش در فلسفه علم توصیفی، در این صفت نیز با تامس کوهن اشتراکات بسیار دارد.

۳۰- شومپیتر تنها در یک نوبت، تعریفی بسیار غیردقیق از علوم دقیق ارائه می‌دهد: «علمی که روش‌هایی را به کار می‌برند که کم یا بیش از حیث ساختار منطقی همانند فیزیک ریاضی است» (شومپیتر ۱۸ [۱۳۷۵]: ۱۹۵۴).

## 31- Objective Truth

۳۲- شومپیتر علم اقتصاد را از نظر روش‌شناسی، نزدیک‌ترین علم اجتماعی به علوم طبیعی می‌پنداشت. تا جایی که گمان می‌کرد روش علمی در اقتصاد به علوم طبیعی نزدیک‌تر است تا سایر علوم اجتماعی (Machlup 1951: 149).

۳۳- والراس را نمونه زدودن بینش از علایق اقتصاددانان می‌دانست؛ ولی نه بدان معنا که او را فارغ از هر بینشی بشمارد. ر. ک. به: (Schumpeter 1952[2003]: 76).

۳۴- شومپیتر آن را «مدل‌سازی» نیز می‌نامد؛ ولی باید توجه داشت که اینجا معنایی وسیع از مدل مد نظر است. چرا که به‌عنوان مثال، مدل اقتصادی به معنای امروزی و همین‌طور مدل در علوم دیگر، محصول مراحل متأخر تلاش علمی است. ولی از آن‌جا که در اساس چنان مدلی کاری ماهواً متفاوت با آن که در تلاش‌های علمی مقدماتی انجام می‌شود، نمی‌کند، شومپیتر هراسی از این اشتراک لفظی ندارد.

## 35- factual

## 36- Scientific Models

## 37- The Rules of Procedure

۳۸- شومپیتر جمله‌ای از اسپینوزا نقل می‌کند که اگرچه در باب سیاست و اخلاق است، به باور او «هر اقتصاددانی باید بتواند آن را در بستر مرگ بازگو کند» که: «سخت کوشیده‌ام با همان وارستگی متینی به موضوع این علم پردازم که در ریاضیات عادی است» (شومپیتر ۱۶۶-۱۶۵: [۱۳۷۵]۱۹۵۴).

۳۹- واسیلی لئونتیف، برنده جایزه نوبل در اقتصاد، شومپیتر را به همین عملکردش می‌ستاید: «هیچ چیزی بهتر از این واقعیت ارج روشنفکرانه کسی را نشان نمی‌دهد که او این پیش‌بینی را در حالی انجام داد که از تمامی ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ای که طبق نتایج تحلیل او ظهور خواهد کرد، متنفر بود» (Leontief 1950: 108).

۴۰- می‌توان عکس این را در باب خود شومپیتر بیان کرد! تنفر از آرمان‌های سوسیالیسم و توافق با تحلیل‌های اقتصادی سوسیالیستی.

۴۱- شومپیتر هرگز به این مجادله برای تأیید نظر خود استناد نکرد، شاید از آن رو که آن را چندان علمی نمی‌شمرد.

۴۲- شرح این مجادلات و نقل قول مالتوس که این همه را نشان صداقت خود و ریکاردو می‌داند در: (هایلبرونر ۱۱۲-۸۳: [۱۳۸۷]۱۳۷۰).

## 43- Stationary State

۴۴- از جمله هایلبرونر (Heilbroner 1993) و شیونویا (Shionoya 2005b) که شومپیتر را به خوش‌بینی بیش از حد به نتایج پالایش‌گر تحلیل متهم کرده‌اند.

۴۵- *Diagnostician of Capitalism* این تعبیر از آرتور اسمیتیز است و برای اولین بار در مقاله‌ای که به یادبود شومپتر پس از مرگ او نوشته شد، به کار رفته است (Smithies 1950: 631). امروزه این اصطلاح رایجی برای توصیف کارنامه و عمل کرد شومپتر است.

46- high theory

47- Hedonistic

48- Egoistic

49- Logic-chopping

۵۰- به دیدگاه او در باب استقرارگرای در بحث از گردش روش‌شناختی او در فاصله‌گرفتن از پوزیتیویسم اشاره‌ای شد؛ در همین نقل قول نیز رفض بنیادهای استقرارگرای مشهود است.

۵۱- در واقع تجلیل او بیش از اشاره به نقش پیشروانه آن‌ها در مطلع «جامعه‌شناسی معرفت» نیست؛ چرا که معرفت علمی به طور خاص، چندان هم برای مارکس و انگلس جذاب نبود.

۵۲- استین او را به جهت این که «دلیل‌تراشی جمعی» و «عادات فکری فردی»، هر دو را زیر یک نام واحد، یعنی ایدئولوژی می‌آورد و نیز از اصطلاح «ایدئولوژی فردی» را برای اشاره به اموری صراحتاً سیاسی به کار می‌گیرد، انتقاد می‌کند (Steen 2004: 41-42)؛ ولی خود شومپتر برداشتش از ایدئولوژی را در تشخیص تورش ایدئولوژیک به صورت «هر تعلق فکری که دامنه دید ما را محدود کند و اندیشه ما را به بردگی کشاند»، مفهومی «فراخ‌تر و سودمندتر از تعریف مارکس‌گرایانه» می‌شمارد (شومپتر ۳۵۵: [۱۳۷۵]۱۹۵۴). با توجه به این که بحث در باب این موضوع بیشتر به تعریف «صحیح» ایدئولوژی، اگر اصلاً چنین چیزی وجود داشته و ممکن باشد، کشیده می‌شود و ممکن است به مباحثی اصطلاح‌شناختی فرو افتد، بدون ورود در آن به همین کفایت اشاره

می‌کنیم.

۵۳- شومپتر در آخرین جملات مقاله *علم و ایدئولوژی* به مسأله بقای دائمی ایدئولوژی می‌پردازد و آن را به حساب شوربختی علم نمی‌گذارد؛ چرا که به یاد می‌آورد «آن عمل ادراکی پیشاعلمی که منشأ ایدئولوژی‌های ماست، پیش‌نیاز کار علمی ما نیز هست. هیچ عزیمتی در هیچ علمی بدون آن ممکن نیست. به‌واسطه آن است که کارمایه‌ای برای تلاش علمی دست و پا می‌کنیم و چیزی برای صورت‌بندی، دفاع یا حمله کردن می‌یابیم» (Schumpeter 1949: 359).

54- Ideological Bias

55- Ideological Distortion

56- Ideologically Conditioned Error

۵۷- شرحی از نگاه تحقیرآمیز اقتصاد ارتدوکس به مباحث فلسفی و در عین حال پایبندی آنان به «روایت دبیرستانی پوزیتیویسم» را ببینید در: مک‌کلاسکی ۶۰-۵۷: [۱۳۸۵]۲۰۰۲. مک‌کلاسکی این بی‌توجهی را جزو گناهان بزرگ علم اقتصاد معاصر می‌داند.

## منابع فارسی

- برت، ادوین آرتور (۱۳۶۹)؛ *میادی مابعدالطبیعی علوم نوین*، ترجمه عبدالکریم سروش، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلاگ، مارک (۱۳۸۰)؛ *روش‌شناسی علم اقتصاد*، ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی)، تهران، نشر نی.
- رایبسون، جون (۱۳۵۳)؛ *فلسفه اقتصادی*، ترجمه بایزید مردوخی، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۴)، *درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع*، چاپ پنجم، تهران، نشر نی.
- سن، آمارتیا کومار (۱۳۷۷)؛ *اخلاق و اقتصاد*، ترجمه حسن فشارکی، تهران، نشر شیرازه.
- شومپیتر، ژوزف آلوئیس (۱۹۴۹)؛ «علم و ایدئولوژی»، ترجمه یدالله دادگر و لطفعلی عاقلی کهنه شهری، *مجله دین و اقتصاد* سال اول، شماره اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۵۴)؛ *تاریخ تحلیل اقتصادی*، جلد اول، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۵۴)؛ *تاریخ تحلیل اقتصادی*، جلد دوم، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۵۴)؛ *تاریخ تحلیل اقتصادی*، جلد سوم، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز.
- کینز، جان مینارد (۱۹۳۶)؛ *نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول*، ترجمه منوچهر فرهنگ، تهران، نشر نی.
- محسنی، منوچهر (۱۳۸۶)؛ *مبانی جامعه‌شناسی علم*، چاپ سوم، تهران، نشر نی.

- مک کلاسیکی، دئیردر (۲۰۰۲)؛ *گناهان پنهان علم اقتصاد*، ترجمه ابوالقاسم مهدوی، چاپ اول، تهران، نشر نی.
- میردال، گونار (۱۳۵۷)؛ *عینیت در پژوهش‌های اجتماعی*، ترجمه مجید روشنگر، تهران، مروارید.
- هایلبرونر، رابرت (۱۳۷۰)؛ *بزرگان اقتصاد*، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

### منابع لاتین

- Heilbroner, Robert (1993); "Was Schumpeter Right After All?", *The Journal of Economic Perspectives*, 7(3): 87-96.
- Kesting, Peter (2005); " Vision, Revolution, and Classical Situation: Schumpeter's Theory of Scientific Development", *History of Economics Review*, 41(3):77-97.
- Leontief, Wassily (1950); "Joseph A. Schumpeter (1883-1950)" *Econometrica*, 18(2): 103-110.
- Machlup, Fritz (1951); "Schumpeter's Economic Methodology", *The Review of Economics and Statistics*, 33(2): 145-151.
- Schumpeter, Joseph Alois (1908); *Das Wesen und Hauptinhalt der theoretischen Nationaldkonontie*, Leipzig: Verlag von Dunker & Humblot.
- Schumpeter, Joseph Alois (1910); "How does One Study Social Science", reprinted in: *Society*, 2003, 40(3): 57-63.
- Schumpeter, Joseph Alois (1927); "The Explanation of Business Cycle", *Economica*, 21: 286-311.
- Schumpeter, Joseph Alois (1936); "Review of The General Theory of Employment, Interest and Money by John



Maynard Keynes ", *Journal of the American Statistical Association*, 31(196): 791- 795.

- Schumpeter, Joseph Alois (1941); Alfred Marshall's Principles: A Semi-Centennial Appraisal, *The American Economic Review*, 31(2): 236-248.
- Schumpeter, Joseph Alois (1946); " John Maynard Keynes 1883-1946", *The American Economic Review*, 36(4).
- Schumpeter, Joseph Alois (1949); "Science and Ideology", *The American Economic Review*, 39(2): 346-359.
- Schumpeter, Joseph Alois (1952); "Marie Esprit Leon Walras 1843-1910", in: Boody Schumpeter, Elizabeth (ed.), *Ten Great Economists , From Marx to Keynes*, Ebook edition, the Taylor & Francis e-Library, 2003.
- Sen, Amartya Komar (1977); "Rational Fools: A Critique of the Behavioral Foundations of Economic Theory", *Philosophy and Public Affairs*, 6(4): 317-344.
- Shionoya, Yuichi (2005a); "Instrumentalism in Schumpeter's Economic Methodology ", in: *The Soul of the German Historical School*, ebook edition, Springer, 65-96.
- Shionoya, Yuichi (2005b); "The Science and Ideology of Schumpeter", in: *The Soul of the German Historical School*, ebook edition, Springer, 133-162.
- Smithies, Arthur (1950); "Memorial: Joseph Alois Schumpeter 1883-1950", *The American Economic Review*, 40(4): 628-648.
- Steen, Matthew (2004); "Schumpeter's Theory of Ideological Influence", *History of Economics Review*, 39: 35-64.

